

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدَ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ [أَبَدًا] مَا بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ. يَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِیمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِکَ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْحُسَیْنِ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنَهُمْ جَمِیعًا.

بحسب بعضی نقلها هدفهم صفر مصادف هست با سالروز شهادت مولایمان حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما هست و در عراق هم ظاهراً نجف اشرف مرسوم بر این بوده که هدفهم را به عنوان شهادت مراسم می گرفتند ولی در ایران معروف آخر صفر هست. به این مناسبت این صلوات خاصه ای آن وجود مبارک را تقدیم می کنیم خدمت ایشان و این شهادت را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم الواحنا له الفداء و خواهر معظمه ای ایشان فاطمه ای معصومه علیها السلام و همه ای شیعیان و موالیان و شما بزرگواران تسلیت عرض می کنم. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ النَّقِيِّ النَّقِيِّ وَ حُجَّتِكَ عَلَی مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصَّدِیقِ صَلَاةً کَثِیرَةً تَامَةً زَاکِیَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً کَأَفْضَلِ مَا صَلَّیْتَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ أَوْلِیَائِكَ.

بحث در این بود، یعنی دلیل ثانی که جامع آن این بود که بعضی از اموری که مأخوذ است در صدق اکراه، آن‌ها مستلزم این هست که راه تفصی از ضرر نباشد. حالا تفصی به غیر توریه فعلاً محل کلام است. بنابراین عدم امکان تفصی خودش به عنوان یک قید مأخوذ در عرض بقیه ای قیود نیست بلکه لازمه ای بعضی از قیود مأخوذه است.

برای اثبات این مطلب بزرگان بیاناتی دارند. رسیدیم به بیان محقق حکیم قدس سره. بیان ایشان این است که در صدق اکراه بحسب لغت أخذ شده این که قبل از آن اکراه مکره، آن امر مکره الیه مورد کراهت و تنفر شخص باشد. و مکره بیاید او را وادار بکند بر همین امری که خودش لولا اکراه آن هم تنفر از آن داشت دوست نداشت. نمی خواست. و این قاعده ای باب افعال هست دیگر. اگرهه ای آورده فی الکراهه در چیزی که کراهت داشت. و آن وقت پس در موارد اکراه بحسب لغت و صدق ما لازم داریم که مع الغض از این اکراه و قبل از این اکراه، یک

تتفری و یک کراهت و ناپسندی‌ای نسبت به آن فعل باشد. آن وقت وقتی مکره آمد بر این فعل اکراه کرد قهراً شخص بین المحذورین گیر می‌کند هم فعل او و هم ترک او. بخواهم انجام بدهم تنفر دارم خودم تنفر داشتم. بخواهم ترک بکنم گرفتار ضرر و ایعادی می‌شوم که مکره گفته. بنابراین در کل موارد اکراه امر می‌انجامد به دوران امر بین المحذورین. محذور فعل که خودش تنفر داشته، محذور ترک که مکره دارد می‌گوید که اگر نفروشی، ترک بکنی این کار را می‌کشم تو را، آتش می‌زنم مثلاً اموالت را و هکذا.

آن وقت مکره از باب اخوف المحذورین قهراً می‌آید آن را که محذور آن کمتر است اختیار می‌کند می‌گوید درست است خب که ما تنفر داشتیم و این‌ها ولی حالا اگر این کار را نکنیم او ما را. می‌کشد آن ضرر بالاتر را می‌زند از باب اخف المحذورین می‌آید این کار را انجام می‌دهد. و وقتی که شخص راه مفر داشته باشد راه تفصی داشته باشد دوران امر بین محذورین نمی‌شود. و از باب اخف المحذورین نه، راه داری که فرار بکنی نه آن چیزی که خودت نمی‌پسندی و تنفر از آن داری، انجام بدهی و نه به مشکله‌ی ضرر و اضرار او گرفتار بشوی.

بنابراین چون در موارد اکراه باید امر دوران بین المحذورین بشود که این دوران امر بین المحذورین شدن هم لازمه‌ی معنای لغوی اکراه هست که باید معنای اکراه ادخاله و ایراده فیما یکرهه و یتنفر منه و لا یرضاه هست. این لازمه‌ی آن هست. خب این هم یک بیان قوی‌ای هست در مقام که محقق حکیم قدس سره فرموده. خب قبلاً ما اصل این فرمایش را قبلاً مورد کلام قرار دادیم پارسال. و حالا به همین مناسبتی که باز ایشان این‌جا می‌خواهند از آن استفاده بکنند یک اشاره‌ای به آن ماضی باید بشود.

حضرت امام قدس سره در بیع می‌فرمایند که کلمه‌ی اکراه دو تا معنا دارد. یکی همین است که در کلام محقق حکیم آمده، البته ایشان فرمایش آقای حکیم را مطرح نفرمودند، یکی همین است که ایشان می‌فرمایند جریاً علی قواعد باب الافعال. اما یک معنای دیگر اکراه عبارت است از این که کسی دیگری را وادار به انجام یک کاری بکند، وادارش بکند ولو آن کار مورد حبّ او باشد. مشتاقاً الیه آن باشد. و هیچ تنفری از آن ندارد بلکه می‌خواهد دوست دارد. اما این وادارش می‌کند و حمل می‌کند او را بر انجام آن کار. این هم واژه‌ی اکراه در لغت عرب در این هم استعمال می‌شود در این مورد هم استعمال می‌شود و در ما نحن فیه اکراهی که موجب رفع حکم هست این ثانی است نه آن اول. و بر این مسئله ایشان شواهدی را اقامه می‌کنند. یکی این که می‌فرمایند اصلاً حالا به تعبیر من تناسب حکم و موضوع همین را اقتضاء می‌کند حدیث رفع، «رفع ما استکرها علیها» یا می‌فرماید یمین در مورد اکراه نیست و ادله‌ای که طلاق در مورد اکراه نیست، این حکم تناسب دارد با این که مراد از این اکراه همین باشد. یعنی در جایی که دیگری دارد تو را وادار می‌کند بر خلاف ... یعنی اراده‌ی تو را

مقهور دارد قرار می‌دهد قاهرانه می‌خواهد ... شارع می‌گوید نه این اثر بار نمی‌شود نه این که چون فقط تو دوست نداری. و حالا تضاعف پیدا می‌کند خودت دوست نداری او هم دارد فشار می‌آورد می‌گوید انجام بده. نه منتّ بالا کجاست؟ آن جایی است که اعم باشد چه دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد حمل الغیر وقتی شد او دارد قاهریت انجام می‌دهد و فشار می‌آورد که من می‌گویم این کار را بکن، شارع بگوید که نه، افراد آزاد هستند حرّ هستند خودشان باید تصمیم بگیرند. من اگر بناء باشد کسی بیاید بخواهد زور بگوید و فشار بیاورد این جا می‌گویم حکم مترتب نمی‌شود. پس این معنا انطباق است و به تناسب حکم و موضوع ما متوجه می‌شویم که این رفع الاکراه، رفع ما استکرها علیه به این معنا هست این معنا تناسب دارد.

و مثال‌های دیگری هم ایشان، موارد دیگر و شواهد دیگری را هم اقامه می‌فرمایند. می‌فرمایند که «فقد یکون شیءٌ مشتاقاً الیه بحسب الطبع لکن بواسطه الترجیحات العقلیة لا تتعلّق به الارادة بل تتعلّق بترکه کشر الماء للمستسقی» یک کسی مرض استسقاء دارد معاذالله. مرض استسقاء دارد و تشنگی‌های شدید بر او غالب می‌شود پیوسته، خب این جور آدم به شرب ماء خیلی علاقمند است و دوست دارد، تشنگی آن جوری، اما لبعض ترجیحات العقلیه که پزشک می‌گوید آقا آب نباید بخوری، علی رغم این حالت آب برای تو ضرر دارد نباید بخوری. تصمیم به ترک می‌گیرد اراده‌ی فعل انجام نمی‌دهد دارد ترک می‌کند. این به تناسب کلام ایشان تداعی معانی شد برای من فاضل اردکانی رضوان الله تعالی علیه که می‌گویند در ردیف اول علمای اسلام است من الاولین و الاخرین در ردیف اول هست کسی که در ردیف اول هست فاضل اردکانی هست که خیلی مرد بزرگی است علماً و عملاً. ایشان به مرض استسقاء مبتلا شده بود خب مدتی طول کشید آن روز آخر گفت آبی بیاورید میل کنم آب خورد و فرمود که آب خوبی خوردم مرگ خوبی هم بکنیم رو به قبله دراز کشید و از دنیا رفت. یعنی می‌دانست که کسی بنا هست که ... ایشان کسی است که بعضی از آراء شیخ در اثر فرمایشات ایشان و اشکالات ایشان عوض شده در همین اقسام استصحاب کلی، ایشان در کربلا مستقر بوده و تدریس می‌فرموده یک سفری میرزای شیرازی و شیخ انصاری با هم مشرف می‌شوند کربلا. میرزا می‌رود درس مرحوم فاضل اردکانی می‌بیند اشکال کرد بر فرمایش شیخ. بعد با هم که برم‌گشتند توی ارابه به خدمت شیخ ایشان نقل کردند که فاضل ایشان می‌گوید که شیخ در فکر فرورفت تا رسیدیم به نجف، و بعد دید که جوابی برای اشکال فاضل اردکانی نیست فتوایش عوض شد، نظر شریف ایشان عوض شد مرحوم آقای آشیخ مرتضی حائری از استادشان آقای آسید محمد تقی خوانساری که رسائل می‌خواندند پیش ایشان گفتند که بله در همین بحث استصحاب کلی. و خیلی مرد دقیق النظری است. از آن طرف بسیار مرد وارسته‌ای است با این که میرزای شیرازی در رتبه‌ی تلامذه‌ی ایشان بود اما ایشان همه را ارجاع می‌داد برای تقلید به میرزای شیرازی و می‌گفت که باید حفظ بشود

مکانت مرجعیت آن بزرگوار، و تا آخر هم نه رساله داد و نه وجوّهات قبول می‌کرد. با این که ملای درجه‌ی اول بود. این جور آدم ساخته شده‌ای بود. حالا این در پرائنز بود.

ایشان این‌جا اما می‌فرماید که حالا اگر کسی همین آدم مستسقی را که علاقمند شدید به چیست؟ به خوردن آب هست طبع او می‌گوید آب بیاشام، تشنه هست دیگر. ولی لبعض التّرجیحات العقلیه انتخاب ترک کرد. حالا «فحینئذٍ إن الزمهُ جابراً علی شربه» این‌جا «یکون شربه عن اکراه مکره» همه می‌گویند این مکره بود و حال این که اگر فرمایش آقای حکیم باشد و یک معنا فقط داشته باشد اکراه خب اکراه این‌جا صادق نیست چون از نوشیدن آب که بدش نمی‌آمد تنفر نداشت اگر ما می‌گوییم اُکراهه، یعنی آورده در یک امری که تنفر از آن دارد خب این که تنفر از نوشیدن آب ندارد که، بدش نمی‌آید از نوشیدن آب. پس باید صادق نباشد این‌جا حتماً صادق است عرفاً، بخاطر این که ...

«و لیس معنی اکراهه حملهُ علی ما یکرهه و إن کان أحد معانیه رغماً لقواعد باب الافعال» معنای اکراه این‌جا حمل علی ما یکرهه نیست رغماً لقواعد باب افعال که معنای آن این هست که وارد کنی در آن ماده. مثلاً اسره یعنی وارد کرد او را در سرور. اکرهه، وارد کرد او را در امر مکروه.

حالا «ضرورة أن المعاملة التي تعلّق الارادة بتركها لعجل التّرجیحات العقلیه و إن اشتاقت النفس اليها لو أوجدت بإلزام القاهر و إجباره تقع باطلاً» و همچنین باز شاهد دیگر، می‌فرمایند «لو اشتاقت النفس الى ایقاع معامله بحسب حوائجها» می‌خواهد خودش به حسب حوائجش یک معامله‌ای انجام بدهد ترجیحات عقلیه را هم نمی‌گوید ترک کن، خلافاً لقبل. دارد می‌رود سراغ آن که انجام بدهد «لکن عند أمر آمر بإيقاعها تأنف عنه» اما یک کسی می‌گوید من به تو می‌گویم که بفروش یا بخر. این‌جا تأنف پیدا می‌کند و تنفر پیدا می‌کند از انجام آن معامله، نه این که چون آن معامله را دوست ندارد. چون می‌خواهد اطاعت او را نکند. از اطاعت او تنفر و تأنف دارد «و اراد التّرك لا لکراهته عنها» از آن معامله، «بل لکراهة اطاعة امره فأوعده علی التّرك» گفت اگر نفروشی، من به دارم می‌گویم بفروش، اگر نفروشی پدرت را در می‌آورم «فأوعده علی التّرك فأجدها» این‌جا هم «یکون مکرهاً» عرف می‌گوید این مکره است «و إن اشتاق الى ذات المعاملة»

شما ممکن است که این‌جا مناقشه بکنید بگویید که خب این اطاعت از او را مکروه داشته دیگر. اطاعت وقتی مکروه شد این اطاعت با فروش آن متاعی که دنبالش رفته بود اتحاد دارند در خارج اتحاد دارند. اطاعت او همین کار هست دیگر، همین فروختن است، همین خریدن است این‌جا پس آن خریدن به حسب ذات آن فی نفسه مطلوب او بوده اما بخاطر طرّو عنوان اطاعت از این آمر، الان چه شده؟ مکروه شده. وقتی به عنوان

اطاعت آن آمر مکروه شد پس بنابراین اگرچه صادق است این‌جا. چون وارد کرد او را در امری که مکروه است ولو این کراهت از قبل همین امر پیش آمده و سابق نبوده، از قبل همین کراهت پیش آمده.

از این مناقشه جواب می‌دهند «و قد حَقَّقَ فی محلّه عدمُ سَرایةِ الکَراهه من عنوان الی سائر العناوین المقارنّة أو المَلازمة» و بعد حتی می‌فرمایند که «مضافاً الی عدم سَرایةِ الکَراهة من عنوان الاطاعة للجائر الی ذات المعاملة و إن انطبق العنوانان علی مصداق واحدٍ و اتحدّا فی الخارج» این یک بحث مفصلی است که در باب اجتماع امر و نهی، آن‌جا به تفصیل بیان شده که آیا حکم از عنوانی به عنوان آخر سرایت می‌کند یا نمی‌کند؟ ولو این دو عنوان در خارج فرد واحدی داشته باشند و متحد باشند. این‌ها سرایت می‌کند یا سرایت نمی‌کند؟

خب عده‌ای می‌گویند بله. ولی مسلک تحقیق کما أفاده الامام این هست که حکم از عنوانی به عنوان دیگر سرایت نمی‌کند فلذاست ایشان این که صلوات واجب را شمردند و یکی از افراد آن را صلوات مندوره قرار دادند که نذر شده، نمازی که نذر شده گفتند این هم نماز واجب است. یا قسم خورده شده صلوات مقسمٌ علیها که بخواند. یا معهود، عهد کرده با خدای متعال که آن را بخواند، این‌ها را هم گفتند نماز واجب، ایشان در تعالیق خودشان بر عروه می‌گویند نه، وفای به نذر واجب است ولو این وفای به نذر با خود این انجام این صوم یا این صلاة یا این چی، متحد است اما «ف نذرک» نذر یک عنوان است وفای به نذر یک عنوان است صلاة یک عنوان آخر است. از این عنوان وجوب سرایت نمی‌کند به صلاة که صلاة واجب بشود، صلاة حکم خودش را دارد. اگر کسی نذر کرد که نماز شب بخواند نماز شب واجب نمی‌شود. نماز شب مستحب هست بله وفاء به آن نذر واجب است، حکم از عنوانی به عنوان آخر سرایت نمی‌کند.

پس بنابراین وقتی عنوانین منطبقین باشند متحدین فی الخارج باشند سرایت نمی‌کند؛ فکیف به آن جایی که اتحاد ندارند ملازم است عنوانی با عنوان آخر ملازم است. یا مقارن است. به آن‌ها سرایت نمی‌کند مثلاً استقبال قبله واجب است استقبال به قبله که واجب شد این مقارن است یا ملازم است با استدبار نقطه‌ی مقابل قبله. آیا شما می‌توانید فتوا بدهید که استقبال به نقطه‌ی مقابل قبله واجب است؟ نه. حکم از عنوانی به عنوان ملازم یا مقارن تعدیه پیدا نمی‌کند. بر خود آن عنوان متوقف است. حالا در مانحن فیه، شما می‌خواستید چه بگویید؟ بگویید این مورد ما قبول داریم اگرچه صادق است اما با حرف آقای حکیم هم منافاتی ندارد و درست است یعنی توی همان معنای لغوی اگرچه، یعنی آورده فی المکروه، چرا؟ چون درست است که این معامله را مشتاق بوده داشته خودش دنبال آن می‌رفته که انجام بدهد، توی راه این گفت باید بکنی این کار را، و الان تأنف و تنفّر، خب بله الان چون تنفّر دارد از اطاعت او و انجام کاری که او از او خواسته است به عنوان این که چون تو خواستی، این درست است ولی الان این کراهت اطاعت سرایت می‌کند خود آن معامله هم می‌شود مکروهٌ علیها، متنفّرٌ علیها. با این

می‌خواست درست بکند کار را، بگوید پس این معامله الان چه هست؟ عنوان اکراه بر آن صادق است این هم که می‌گویند باطل است درست است. به عنوان اکراه می‌گویند باطل است درست است بخاطر همین جهت، ایشان می‌گویند که نه، این‌جا آن معامله مکرّه علیها نمی‌شود عنوان اطاعت مورد کراهت است ولو این اطاعت الان در این‌جا متحد است با آن معامله، یا اگر از اتحاد هم خوش‌تان نمی‌آید بگویید مقارن است یا ملازم است. هر کدام از این‌ها را بگویید. آن معامله این‌جا مکرّه علیه، خود آن مورد کراهت شخص نمی‌شود. حکم کراهت از این عنوان به آن عنوان سرایت نمی‌کند.

س: حکم یا خود کراهت؟

ج: خود کراهت هم سرایت نمی‌کند.

س: خود کراهت که دیگر وجدانی سرایت کرده یعنی چی نمی‌کند یک کسی یک آدمی حرف که می‌زند بگوید آقا گلی که من هزار سال است که دوست دارم اینقدر از این آدم بدم می‌آید بگوید این گل را دوست داری من می‌گویم دوست ندارم واقعاً هم دوست ندارم آقا واقعاً این بنده‌ی خدا حرف می‌زند من از آن بدم می‌آید این که وجدانی هست پس چه می‌گویید ... این که یک امر وجدانی هست امر تعبدی و امر تحلیل‌بردار عقلی نیست؟؟؟ ج: آن سرایت هم اگر بگویید شما وجدانی هست فرقی این دو تا با هم دیگر نمی‌کند.

س: آقا بحث لغت و عرف هست توی لغت و عرف آن دقت‌های اصولی ... یعنی به دید لغوی و عرفی آن معنایی که آقای خوانساری فرمودند آن‌جا صادق است به دید لغوی و عرفی آن معنا صادق است و همین کافی است. چون ما می‌خواهیم لغت را تحلیل بکنیم حالا این که حکم از متلازمین و احد المتلازمین به متلازم دیگر سرایت نمی‌کند یا متحد دیگر ... آن‌ها؟؟؟

ج: هر چیزی ببینید اوصاف هم همین‌جور است.

س: لغتی که ترسیم کرده دقیقاً صادق است این‌جا، آن دقتی که حضرت امام می‌فرمایند توی دید عرفی و لغوی وجود ندارد و این معنای لغوی و عرفی‌ای که ایشان ترسیم کرده این‌جا صادق است حالا ولو این که به دقت اصولی آن‌طور نباشد لغت صادق است دیگر، عرف همین‌طور می‌گوید می‌گوید آقا این وقتی گفت من دیگر از این معامله متنفر شدم. تا الان می‌خواستم انجام بدهم ولی وقتی که آن آن‌جوری گفت؟؟؟

ج: سؤال می‌کنیم از شما از آن آقای که می‌گوید متنفر شدم. از آن آقا حالا فعلاً در مقام توضیح و تفصیل فرمایش ایشان هستیم. همان‌جا ایشان سؤال می‌کنند می‌گویند که این معامله، می‌گوییم از ذات این معامله متنفر هستی؟ یا بما أنّه اطاعةٌ له؟ ذات معامله این‌جا کراهتی، تنفّر برای آن پیدا نمی‌شود چون این اطاعت است یعنی همان اطاعت چون این‌جا هست، اطاعت هم این‌جا صادق است این اطاعت هست خودش، بله. این درست

است که این اطاعت است اما و آن هم که تنفّر دارد بالذات اطاعت است. این تنفّر از عنوان اطاعت نمی‌تواند به آن دیگری سرایت بکند. چرا؟ چون ببینید این صفات نفسانیه ذات تعلّق است صفات نفسانی ذات تعلّق است مبادی هم می‌خواهد تا حادث بشود. من دوست دارم، چه را؟ هیچ. فقط دوست دارم، دوستی بدون متعلّق قابل تصور نیست تنفّر دارم از چی؟ از هیچ، فقط تنفّر توی نفس من هست معنا ندارد دوستی، تنفّر، کراهت، این‌ها همه ذات تعلّق است باید به یک چیزی تعلّق بگیرد تعلّق آن گتره و گداف نیست همین‌جوری، این هم نمی‌شود مبادی می‌خواهد.

خود معامله که نقل این به آن طرف باشد مبادی غضب در آن نیست مبادی تنفّر در آن نیست. آن را که مبادی تنفّر در آن هست چه هست؟ اطاعت است پس تنفّر در نفس و کراهت در نفس لاینقدح نسبت به ذات معامله، یعنی طرف کراهت، طرف تنفّر ذات معامله نمی‌شود باشد چرا؟ چون مبادی آن‌جا وجود ندارد.

س: حرف‌ها درست است قبول هم داریم. می‌گوییم در دیدگاه عرف و لغت که می‌خواهیم تحلیل بکنیم عرف و لغت می‌گویند این‌طور مردم می‌گویند، می‌گویند آقا وقتی این گفت دیگر من از آن معامله بدم آمد دیگر، می‌خواهم عرفی آن را بگویم و الا فرمایش شما را قبول داریم درست هم می‌دانیم ولی می‌خواهم بگویم لغت را؟؟

ج: نه از معامله به عنوان اطاعت بدم آمد، نه خود معامله.

س: عرف این چیزها را نمی‌فهمد.

ج: بله می‌فهمد.

س:؟؟؟

ج: شما عرف را خیلی ...

س:؟؟؟ در دیدگاه لغت و عرف این‌طوری هست. آن مطلب به جای خودش درست است و قبول هم داریم.

ج: خب اگر قبول دارید پس چی؟

س: نه می‌خواهم بگویم عرف و لغت این دقت‌ها را نمی‌کند. حاج آقا تحلیل لغت، این‌طور نمی‌شود لغت را تحلیل کرد. یعنی وقتی لغوی این جمله را می‌گوید، عرض ما این هست لغوی وقتی این جمله را می‌گوید هم بر آن صادق است و هم بر این صادق است.

ج: حالا شما ببینید این فرمایش شما، شما می‌فرمایید بله در خود معنای لغت این نیست اما عرف می‌گوید این‌جا کراهت صادق است. عرف می‌گوید کراهت صادق است در این‌جا و حال این که ما می‌بینیم معنای کراهت بالدقه صادق نیست.

س: عرف می گوید آن مصداقی که حضرت امام دارد اضافه می کند توی آن معنایی که آن بنده ی خدا هم گفت وجود دارد.

س: حاج آقا شما می خواهید بگویید که الانطباق قهری دیگر، می خواهید به این برسید دیگر، می خواهید بگویید این لغت که هست انطباق هم قهری است عرف فقط؟؟؟

ج: نه قهری نیست گردن ما نگذارید.

س: لغت این را می گوید لغت می گوید اگرهُ علی البیع المکروه، این بیع المکروه؟؟؟ بیع هیچ جا در لغت ننوشتند البیع المکروه فی حد نفسه، هیچ کسی این را نگفته، که شما این مقدمه را مفروض می کنید در خود موضوع له لغوی، می گوید خب موضوع له لغوی نیست می گوید عرف هم نمی تواند چنین حرفی را بزند، در حالی که عرف می گوید اگرهُ علی البیع المکروه من جمیع الجهات مطلقاً.

ج: نه این فرمایش شما که جواب حضرت امام قدس سره نیست می گوید من هم می گویم عرف می گوید اگرهُ علی البیع. من هم می گویم اما به چه ملاحظه ای؟ به ملاحظه ای این که اکراه یک معنای آن یعنی حمله علی الفعل بالایعاد و الاضرار و الإیذاء.

س: پس مکروه می شود.

ج: نه می دانم از این باب صادق است چون می گوید ...

س: پس اشکال چه هست؟ آقا حرف آقای حکیم و مرحوم امام پس یکی شد دیگر؟

ج: نه دو تا شد آخر فرمایش امام با آقای حکیم دو تا هست آقای حکیم می فرماید باید آن کار خودش چه باشد؟ خودش مکروه باشد برای شخص، لولا الاکراه. لولا الاکراه خودش مورد تنفرش باشد فلذا آن وقت از این خواسته استفاده در مانحن فیه بفرماید بگوید پس در موارد صدق اکراه باید امر به دوران امر بین المحذورین بیانجامد، و چون در مورد تفصی امکان تفصی به دوران امر بین المحذورین نمی انجامد پس می فهمیم محذورین نیست محذورین نبود پس اکراه نیست چون اکراه را می گوید لازمه ی آن این هست لازمه ی این آن هست از انتفاع آن می فهمیم این نیست از انتفاع این می فهمیم صدق اکراه نیست. این فرمایش آقای حکیم بود. جواب چه هست؟ جواب این هست که صدق اکراه، این که شما می فرمایید صدق اکراه لازمه ی آن این هست که خودش مکروه باشد یعنی خودش کراهت داشته باشد پس دوران بین محذورین باید باشد این درست نیست اگرهُ، دو تا معنا است یکی این هست که بله آورده فی الامر المکروه له، این درست است این یک معنای آن هست. اما یک معنای دیگر اکراه چه هست؟ این هست که حمله علی این فعل، ولو این که آن فعل را هم دوست داشته، امام دنبال این هستند حالا برای این شواهد داشتند اقامه می کردند.

س: این جا ان قلت و قلتی شد دیگر.

ج: این جا شواهد در این اقامه می‌کردند. که این را که ما می‌گوییم هست، شاهد آن چیست؟ می‌فرمایند یکی از شواهد این هست که اگر کسی معامله را دوست دارد و اما یک آمری می‌آید می‌گوید که بفروش، و این جا در اثر امر آن آمر تنفر پیدا می‌کند چون اطاعت او را نمی‌پسندد. تنفر دارد از اطاعت او. این جا آقای حکیم از شما سؤال می‌کنیم شما به دلیل رفع ماستکرها علیه و ادله‌ی اکراه می‌گویید این معامله باطل هست یا نمی‌گویید؟ اگر بفرمایید که باطل نیست که نمی‌فرمایید. اگر می‌فرمایید باطل است به دلیل اکراه، خب این جا که اکراه نداشته که، از نفس معامله که اکراه نداشته که،

س: عبارت شما این جا را نمی‌گیرد دیگر، این را می‌خواهید بفرمایید.

ج: از نفس معامله اکراه نداشته. خب اگر آقای حکیم از خودش بخواهد دفاع بکند بگوید نه، نفس معامله هم این جا مکروه شده و با حرف من منافاتی ندارد چرا؟ برای این که این کراهت از عنوان اطاعت سرایت می‌کند و خود معامله هم می‌شود مکروه، پس اکراه، من هم می‌گویم نیست اما بخاطر این جهت ... ایشان می‌گوید این حرف نادرست است برهاناً درست نیست چون هیچ صفتی و هیچ حکمی از عنوانی به عنوان آخر سرایت نمی‌کند حالا این فرمایش امام به این مقاله. سرایت نمی‌کند.

شما ممکن است بگویید که شما دارید می‌گویید چی؟ می‌گویید که بله درست است که برهاناً سرایت نمی‌کند ولی عرف می‌گوید که سرایت کرده. خب می‌گوییم آقای حکیم شما که به ما یاد دادید فرمودید خودتان، فرمودید عرف مرجع در مفاهیم است نه در مصادق، و در تطبیقات. اشتباه دارد می‌کند. پس بنابراین حالا این بقیه‌ی را جوابش را... این دیگر توی کلام امام نیست این قسمت.

امام می‌فرمایند که... حتی در عرف هم همین جور است عرف هم نمی‌گوید از این عنوان به آن عنوان سرایت کرده. عرف هم نمی‌گوید نماز شبی که من نذر کردم نماز شب واجب شد. می‌گوید وفای به نذر واجب است. فلذا وقتی که می‌خواهد نماز شب بخواند اگر نیت وجوب نماز بکند تشریع است. نماز شب نماز مستحبی است. یک کار مستحب را من نذر کردم انجام بدهم نه این که با نذر من مستحب دیگر مستحب نیست واجب است. یک کار مباحی را اگر گفتیم که... حالا در نذر مباح هم اشکالی ندارد. یا آن جاهایی که مباح بودن، علی السواء بودن اشکالی ندارد. قسم، کار مباحی را قسم خورده که انجام بدهد نه این که بعد از این که قسم خورد آن کار مباح می‌شود کار واجب، نه. اداء نذر، اداء مقسم^۱ علیه لازم است. حنث نذر حرام است نه این که آن کار واجب می‌شود یا ترک آن کار بما آنه ترک آن کار حرام است، نه به عنوان ترک قسم یا ترک نذر حرام است.

خب این فرمایش ایشان. پس همان جور که ایشان و غیر ایشان هم فرموده‌اند مثل شیخ که ما در باب صدق اکراه لازم نداریم که آن امر مورد کراهت شخص باشد بخصوص اگر کسی بخواهد بگوید باید قبل از اکراه مورد کراهت باشد، قبلش باید باشد که ظاهر بعضی از کلمات است که قبل باشد شاید آقای حکیم هم این جوری فرموده «من أن يُعتبر في مفهوم الاكراه كراهة الفعل المكره عليه لولا الاكراه» لولا این، لولا این اکراه، حالا شما نگاه کنید حتی در این مثال که آمر دارد می‌گوید ...

س: این قید کار را خراب می‌کند. اگر نبود درست بود این جا ...

س: اگر اصلاً برای اثبات ملازمه‌ی عدم امکان تفصیّی از این أخفّ محذورین و از این آورد؟؟؟ اصلاً لولا الاکراه نمی‌خواست که ایشان بگوید اصلاً نیاز نبود لولا الاکراه را بگوید. لولا الاکراه را هم اگر نمی‌گفت از اکره این دوران بین محذورین در می‌آمد از دوران بین؟؟؟ اصلاً لولا الاکراه نمی‌خواست.

ج: نه چون ببینید

س: آقا بگوید اکره یعنی آورده علی الامر المکروه.

ج: امر المکروه یعنی پیش خودش؟

س: پیش خودش من جمیع الجهات ولو من جهة همین اکراه و إخافه. که این الان إخافه کرده فکر می‌کند من حرف او را گوش می‌دهم حالا گوش بدهم مکروه من است از این جهت. من نمی‌فهمم الان استنباط حرف آقای حکیم و ملازمه‌ی آن که از أخفّ محذورین است چرا لولا الاکراه را ایشان اضافه می‌کند؟

ج: چون ایشان نظر شریف‌شان این هست که واقعیت این هست ما که خلاف واقع نمی‌توانیم می‌گوید واقعیت این هست که لولا الاکراه باید مکروه باشد فلذا امام هم می‌فرمایند که «لأنّ الظاهر من حمله علی ما یکرهه تحقّق الکراهه قبل الحمل علیه لا به» بعد می‌گویند فتأمل،

س: این درست است چون عقد الحمل هست دیگر، می‌گوید عقد الحمل بعد از تحقق موضوع است وقتی می‌گویید آورده فی الامر المکروه، آورده بعد از امر مکروه هست عقد الحمل، این حرف، حرف خوبی هست که امام می‌زند ولی این هم باز دقت عقلی هست انصافاً. انصافاً دقت عقلی هست. که بگوییم عقد الحمل است عقد الحمل بعد از عقد الوضع هست عقد الوضع باید مکروه باشد تا آورده بیاید بعد، این حرف؟؟؟

ج: البته می‌فرماید فتأمل، فتأمل شاید این هست که درست است فرد واضح و منسبq بدوی این هست که از قبل باید باشد. آن را که ابتداءً به ذهن انسان می‌آید اما این انصراف بدوی هست. و الا اگر کسی به نفس این که دارد این حرف را می‌زند کراهت در او ایجاد بشود به نفس همین حرف، دارد واقعاً کراهت ایجاد بشود یعنی حالا صرف نظر از فرمایش امام، یعنی کسی قائل باشد که نه سرایت می‌کند و ایجاد می‌شود این جا هم صادق است

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

تاریخ: ۹۹/۰۷/۱۴

موضوع: بیع

دیگر، ادخله فی الکراهه، آورده فی الکراهه، ولو بنفس هذا الکلام، فلذا این فتأمل شاید اشاره‌ی به این باشد که آن که ظاهر آن این هست که از قبل باشد این یک ظهور بدوی و انصراف بدوی است اما به دقت این جوری نیست و آن را هم شامل می‌شود اگر بگوییم ولی اشکال اصلی چه هست؟ اشکال اصلی همان عدم سرایت از عنوان به عنوان آخر هست نه این که از قبل باید باشد و آن این هست که ایشان می‌خواهند بفرمایند که حتی بنفس هذا الکلام، بنفس این که می‌گوید بفروش، بنفس این هم کراهت ایجاد نمی‌شود در آن فعل مشتاق^۱ الیه. کما این که آن مستسقی به واسطه‌ی آن ترجیحات عقلیه‌ای که محاسبه می‌کند آب نوشیدن برای او بد نمی‌شود یعنی بدش بیاید از آن، ولو ترجیحات عقلیه می‌گوید ترک کن، ضرر دارد اما در عین حال همان موقع آب نوشیدن هم ما یتنفر منه طبعه نمی‌شود. ما یکرهه طبعه نمی‌شود.

س: مکروه عقلی که هست؟

ج: مکروه عقلی یعنی چی؟

س: حرفی که پارسال می‌زدید فکر می‌کنم از امام هم می‌فرمودید که یک مکروه طبعی و نفسی داریم مکروه عقلی داریم چون عقل می‌گوید حالا؟؟؟ این مکروه عقلی می‌شود حرفی پارسال خودتان یاد ما دادید. اگر مکروه عقلی را ضمیمه بکند حرف امام منقوض است چون مرجح وقتی ندارد و مستسقی؟؟؟

ج: نه درست است که ما مکروه عقلی داریم یعنی یک وقتی یک چیزی ...

س:؟؟؟

ج: نه، مکروه عقلی یعنی یک مبادی‌ای پیدا می‌شود در عقل غیر طبع که آن شیء مکروه می‌شود، این حرف غیر از این هست که از عنوانی، همان شیئی که مکروه می‌شود.

س: عنوان را عرض نمی‌کنم مستسقی را عرض می‌کنم مستسقی را شما می‌گویید که میل دارد تنفر و اشمئزاز؟؟؟

ج: آن جا هم همین طور است.

س:؟؟؟

ج: نه ببینید آن جا مستسقی آن جا شدت المرض برایش مکروه است.

س: آقا خوردن آب سم است برای او عقلاً.

ج: می‌دانم

س:؟؟؟

ج: سم هست برایش یعنی چی؟ یعنی همین، یعنی ...

س:؟؟؟

ج: آن که مکروه هست برای او شدت المرض است یا عدم الشفاء هست

س: ??? نه اكل السمّ ??? ولی واقعاً لغت و عرف را این‌جا نمی‌شود تحلیل کرد مطالب کاملاً درستی هست ولی لغت و عرف را این‌طور ... آن‌جا واقعاً می‌گوید آقا همین که ایشان می‌فرماید چون مکروه عقلی هست می‌گوید آقا من از آب خوردن دیگر کراهت عقلی دارم. نه این که حالا شما بگویید از شدت المرض و این عنوان با آن عنوان ملازمه ???

ج: آن‌ها تسامحات است ببینید ...

س: ???

ج: نه تسامحات است یک مقدار. شما ببینید گفتم چندین بار این را، که عرف آن وقتی که توی دادگاه قرار می‌گیرد و می‌خواهند آن‌جا طرف مقابلی دارد خصمی دارد آن‌جا باید ببینید که عبارت را، می‌گوید این عبارت آقا وقف‌نامه است یا وصیت‌نامه است یا فلان، این جاست که آن معنای آن، و متّبع است که ...

س: ???

ج: بله دقت فلسفی به آن معنای ملاصدرايي و شيخ الرئيسی ندارد ولی همان جاها بین این‌جوری گفته، نه آن‌جوری. گفتم یکی از دوستان ما می‌گفت که تهران می‌خواستم وارد یک خیابانی بشوم نوشته بود عبور ممنوع، افسر آمد جلوی من را گرفت. گفتم آقا من نمی‌خواهم عبور بکنم، من قوم و خویش‌مان آن‌جاست می‌خواهم بروم آن‌جا پارک کنم. عبور یعنی از این خیابان بگذری بروی، گفت که راست می‌گویی، تو عبور نمی‌کنی، تو چکاره هستی؟ گفتم طلبه هستم، گفت بله این عبارت عبور ممنوع، این دلالت نمی‌کند بر این که ... اگر کسی نخواهد عبور بکند می‌خواهد برود آن‌جا بایستد، باید می‌نوشتی ورود ممنوع، نه عبور ممنوع، یعنی این غفلت ... گفت بله درست است، به همان ذهن عرفی این عبور نیست این ورود است. این‌جا هم این که شما می‌فرمایید نه به دقت عرف هم می‌گوید که چی؟ می‌گوید نه، نذر واجب است، وفای به نذر واجب است آن نماز که واجب نمی‌شود که. و این‌جا هم همین‌جور می‌گوید که آن که مکروه ... بله من اطاعت او را نمی‌پسندم. حالا البته این‌ها با هم اتحاد دارند نمی‌شود تفکیک کرد آن‌ها را در خارج، متحد هستند با هم در خارج.

علی‌آیّ حال این فرمایش محقق حکیم قدس سره مبتنی بر این مبحث است که اگر بپذیریم از آقای حکیم قدس سره این مسئله را، این هم می‌شود یک بیانی برای ما نحن فیه که بگوییم لازمه‌ی صدق اکراه دوران امر بین محذورین شدن است و در موارد امکان تفصّی این دوران پیدا نمی‌شود دوران که پیدا نشد معلوم می‌شود که ملزوم آن که مفاد اکراه باشد تحقق پیدا نکرده، چون آن مفاد ملازمه‌ی با دوران امر بین المحذورین است. آن پیدا نشده پس آن هم نیست.

این مبنی بر این فرمایش است که خب دیگر بحث‌های راجع به این را هم انجام دادیم قبلاً. البته این جا پریروز بود یا دیروز بود عرض می‌کردیم بعضی از موارد خفاء واسطه است، واسطه می‌خورد اما عرف توجه به واسطه ندارد. آن وقت این جاها حالا اگر این فرمایش درست باشد عرف می‌گوید که من از همین بدم می‌آید. توجه ندارد به این که الان نه خود این بدش نمی‌آید واقعاً، از آن عنوان ملازم است یا عنوان منطبق است از آن دارد بدش می‌آید ولی می‌گوید و توجه به این تسامح خودش ندارد. وقتی که توجه به تسامح خودش ندارد اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که ما بگوییم ... مثل باب چی؟ مثل همان باب دم، که برهان می‌گوید رنگ دم، دم است یعنی جایی که رنگ دم موجود است چون انتقال عرض من موضوع الی موضوع آخر محال است. پس بنابراین لباس شما که خونی شده بود شستی آن را ولی هنوز رنگ قرمزی باقی است نمی‌شود رنگ قرمزی این جا باشد جوهر دم نباشد. چون اگر جوهر دم این جا نباشد معنای آن این هست که رنگ از جوهر دم بلند شده نشسته روی پارچه، خب وقتی از آن جا بلند شد روی چه بود؟ فلذا برهاناً انتقال عرض من موضوع الی موضوع آخر محال است. پس برهان می‌گوید که دم این جا موجود است اما عرف متوجه این برهان نمی‌شود. وقتی می‌رود می‌شوید با این که رنگ باقی هست دیگر می‌گوید که پاک شد خون نیست این جا، اگر شارع این جا می‌خواهد بگوید وجود دارد با این غفلت عمومی‌ای که وجود دارد باید تنبیه بکند. همان ادله‌ی کلامی که می‌گوید بر شارع تکلیف کردن لازم است، همان ادله‌ی کلامی می‌گوید تنبیه در این موارد که خلق طراً غافل از این واقعیت هستند یا اشتباه دارند می‌کنند باید بگوید و الا اگر نگفت اطلاق مقامی این هست که قبول می‌کند این جا، در مانحن فیه هم ممکن است که کسی همین جور بگوید، بگوید فرمایشات شما درست است اما اگر مفروض این باشد که عرف نه، می‌گوید همین جاها صدق اکراه را می‌داند صدق اکراه را در این موارد و شارع قبول ندارد این جاها را، می‌گوید نه آن که مکره نشده که، آن جا باید چکار کند؟ آن جا باید شارع تنبیه بکند، و حیث این که در جایی تنبیه نشده مثلاً کسی این طور بگوید.

خب این هم راجع به این که امروز خیلی وقت گذشت.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.